

سازمان انقلابی افغانستان" را بشناسیم "مارکسیست یا رویونیست؟"

فصل هشتم

یک تذکر

مادر بخش های گذشته به این حقیقت اشاره کردیم که سازمان انقلابی افغانستان بدون آنکه خط فکری و عملش را با معیارهای کمونیستی منطبق چه که حتی در موازات آن قرار دهد، واژه های کمونیستی را در جمله استعمال میکند و گفتیم که این پوست پلنگ پوشیدن است نه خود پلنگ و اکنون می بینیم که این پوست پلنگ پوش ها را محترمه رحیمه توخی میکوشد "پلنگ اصلی" بر مردم بفرودد. او آنها را با لنین کبیر در تشابه قرار میدهد. آقای توخی که اکنون خانمش را وارد میدان ساخته از این بی خبر است که مابطور علمی و با همان دقت DNA میتوانیم به اثبات برسانیم که این نوشته و آن چیزهایی را که او "شعر" میگوید و به نام محترمه رحیمه توخی به "حیث شعر!" منتشر میسازد بخودش تعلق دارد.

با وجود این حقیقت ما با احترام فائقه به خانم توخی میگوئیم که مادر بزرگ گرامی! هر که وارد میدا جنگ شد و به رهبران طبقه کارگرا هانت رواداشت باید آماده باشد که پاسخ به مثل آنرا دریافت کند. شما کمشتی از عناصر بیسواد رویونیست را به لنین بزرگ تشبیه میکنید، ما تمام کمونیست های دنیا حق داریم که از پیشوای کبیر مادر قبال این بی حرمتی دفاع کنیم. و چون میدانیم که توشو هرت از لنین و کارهایش چیزی نمیدانید، لازم میدانیم بشما دو نکته را تذکر بدهیم:

نخست اینکه شما بهتر آن بود که نواسه های تان را به فرا گرفتن "سواد" و "بالا بردن سطح فهم شان" توصیه میکردید و وظیفه مادر بزرگ خوبی را که نواسه هایش را به "حقیقت جوئی" و "فرا گرفتن علم و دانش" تشویق میکند، بجای آوردید. و بحیث یک خانم سالخوده میگفتید که اگر شما دانش و درک تان را بالا ببرید از "ملاک - کمپرادورهای ملیت ما خوبتر میتوانید دفاع کنید"

ثانیاً اینکه شما خود باید بفهمید که لنین کمونیست بودنه رویونیست، لنین دانشمند، انقلابی، فیلسوف و نابغه بودنه بیسواد، سازشکار، صاحب "انجو" رسانه ای، مبلغ انقلاب فرمایشی از تلویزیون آریانا و مداح

دموکراسی بورژوائی. لنین بین کمونیست و سنتریست، بین گواریست و کمونیست، بین اپورتونیست و کمونیست، بین اکونومیست و کمونیست، بین مدافعین ملاک و لیکاروس (ملت حاکم روسیه) یعنی کادتهاو مدافعین بورژوازی و لیکاروس (منشویک ها و اس آر ها) نتنها فرق میگذاشت بلکه آن فرق ها را به دیگران هم تدریس میکرد. تشابه عناصر رویونیست سازمان انقلابی افغانستان، و جاسوسان امپریالیزم به لنین در عین اینکه نادرست است سبک مغزی و نفهمی زمان پیری شما را بنمایش میگذارد. شما نواسه های تانرا با تقدیم گل سرخ در دفاع از ملاک - کمپرادور های خائین ملیت پشتون و موضع گیری نادرست ایدئولوژیک- سیاسی علیه ما تشجیع میکنید. ما توصیه میکنیم که شما اینکار را نکنید زیرا عاقبت خوش ایندی برای خلق کشور ندارد.

ما خطاب به آقای توحی می گوئیم که شما بهتر است در عقب خانم تان پنهان نشوید، مادر تله بی احترامی به خانم محترمه تان نمی افتم و توطئه پیراهن پر خون عثمان ساختن از آن راکه تو در نظر داری مادیده ایم. اگر چند سن تو تقریباً دو بر ابرسن ماست ولی تو اگر در این مدت چیزی می آموختی، می فهمیدی که با توطئه نمیتوان با حقیقت و علم مقابله کرد. یادت رفته دختر خانم هائی پرچمی که در روز 26 سرطان 1352 بر میله تانک های کودتاچیان داودخان گل سرخ می انداختند؟ یادت رفته که چگونه خانم های پرچمی و خلقی که میله های راست ایستاده کودتای ثور را با گل های سرخ آرایش میدادند؟ یادت رفته که قبل از این نیز خانم های دیگر میله های مستقیم تانکهای ارتش اشغالگر سوسیال- امپریالیزم شوروی را با گل های سرخ مزین ساخته اند؟

پیوست به گذشته

مادر بخش های گذشته در ضمن انتقاد اصولی و سازنده از سازمان انقلابی نشان دادیم که اینها داکتر فیض احمد شهید را یک انقلابی و حتی بالاتر از آن یک کمونیست میگویند. علیرغم اینگونه "هنر های شخصیت سازی" این سازمان حقایق تاریخی و فاکت های مسلم، اسناد و مدارک را به جای انتقاد سازنده نپذیرفته و بر علیه آنها با کج بحثی های طفلانه و استعمال الفاظ رکیک دست به جنجال و چانه بازی میزند.

مادر گذشته به این هموطنان گفتیم که اگر شما با ما رکیبیم بیشتر آشنا شوید و فقط به فر گرفتن واژه های آن بسنده نکنید درک میکنید که داکتر فیض شهید یک اپورتونیست و نماینده فکری قشر خرده بورژوازی شهری بود. او سپس آهسته آهسته بسمت اپورتونیزم راست لغزیده و در سالهای 1356-1358 موضع سیاسی و دیدگاهی اپورتونیزم راست (رویزیونیزم) را اختیار کرد. در بخش های ششم و هفتم نشان دادیم که داکتر فیض احمد شهید در نیمه دوم دهه پنجاه شمسی این رویونیزم را تا حدسازش طبقات اشاعه داده و با تبلیغ اسلام بمثابه "مکتب کامل"، "رهنمای بشریت بسوی روشنائی هادرتی 13 قرن" و "سلطنت خواهی و عنودن در رویای وحدت با اشرفیئت فئودالیزم افغانستان (اتحاد سه گانه)" تا حد مضحک وابسته به رویونیست های منفور چینی سقوط کرد. انسان آگاه به واژه هائی که با "ایزم ها" و "رنگ و روغن سرخ" ملمع شده و ادا و اطوار "انقلابی مصنوعی" فریب نمیخورد. به ایندلیل کمونیست خواندن داکتر فیض احمد شهید به هر دلیلی که باشد بدنام ساختن کمونیزم و انقلاب پرولتاریائی است.

ما به همینصورت در بخش های قبلی اشاره کردیم که جهان به طبقات تقسیم شده و افراد، قهرمانان، سرداران و رزمندگان هر سرزمین بلااستثنای طبقاتی اند. بین قهرمانان کمونیست و قهرمانان خلق باید خط فاصل درستی کشید. و نام های افسانه ای و عامیانه را به دلیل ارتباطات عشیره وی و زبانی، منطقی و ملیتی نباید در ردیف قهرمانان پرولتاریای جهان آورد. ما همچنان به این هموطنان ما که اکنون بر منبر بالا شده و مار افش می دهند گفتیم که قهرمانان فنودالها، امپریالیست ها و بورژوازی درست به آن دلیل که در سرکوب خلق و خیانت به طبقه کارگر نقش براننده را بازی کرده اند از جانب این طبقات لقب قهرمانی دریافت کرده اند، آنها را شما نباید قهرمان خلق و تاریخ بخوانید. نمونه خوب آن ژاندارک است که از جانب کلیسای کاتولیک عنوان "حضرت (Sint)" را رسماً دریافت کرده است. اگر از مبارزه طبقاتی دم میزنید باید بفهمید که "مبارزه طبقاتی" تنها یک سلسله حرف های کتابی نیست. بین چه گوارا و جنرال جیاب از یک طرف و چونین لای و هوچی مین از طرف دیگر با "کمونیسم" و "کمونیست بودن" از زمین تا آسمان فاصله وجود دارد. آن شیوه "خلط کاری" ایراکه در مورد "رفیق اکرم یاری شهید" و "داکتر فیض شهید" و "مجید کلکانی شهید" بکار می برید و هر سه این شهیدان را همسان و بلا تفاوت رهبران جنبش دموکراتیک نوین میخوانید (به استثنای اینکه بعد از انتقادات اصولی ما شما اکنون رفیق اکرم یاری شهید را افش می دهید) در مورد کمونیسم نکنید. این ممکنست توجه عده ای از جوانان را جلب کند ولی در کل یک فضای درهم و برهمی را ایجاد میکند که بین خوب و بد فرق گذاشتن ناممکن میشود. مضاف بر آن از شما نیز دانتهایی که به قضایا آگاه اند، چهره های بی سوادترین عناصر فصول را ترسیم میکنند که "ناخوانده بر منبر بالا شده اند". این کار حیثیت و عظمت تمام "شعله ای ها" را بر زمین میزند و ما می گفت وقتی چیزی برای گفتن نداری با چین برپیشانی انداختن کوشش نکن ایجادش کنی.

مضاف بر اینها، لازم به تذکر نیست که پرولتاریا و کمونیست ها با سرمایه داری بر سر تمام جهان می جنگند. پرولتاریا و کمونیست هاملت، مذهب و وطن ندارند. در هر جایی که استثمار و ستم وجود دارد آنجا کمونیست ها مبارزه میکنند (لذا در تمام دنیا) و اینکه چندتن از رفقای مادر هالند بسرمیبرند از "کانادا"، "فرانسه" و "امریکا" عیب گیری نکنید. در حالیکه خودتان افتخار میکنید که "پسران در امریکا زندگی میکند" ولی رفقای ما را با واژه هایی مانند "پنیر بدبوی هالندی"، "کچه"، "پوده"، "پوقانه" و... غیره خطاب میکنید. یکبار از خود بپرسید که این حرف ها مشکلات چه کسی را حل میکند؟ فرض کنید ما با خطر حفظ عزت و شرف و حرمت شخصی ما به بورژواهایی تبدیل شدیم که خود را مافوق منافع طبقه میدانند و میگویند "بگذار بابا اینها آدم را بی آب میکنند" و مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک را با این روی نیست ها کنار گذاشتیم اما اینها با نسلهای آینده انقلاب چه کار میکنند؟ آنها بدون شک مبارزه را از همان جایی از سر میگیرند که ما را کرده ایم. آن وقت چه؟ آیا آن زمان هم اینها جز همین فحاشی و لچکی سلاح دیگر دارند؟ در جهان هیچکسی نیست که از خیانت تینگ سیائوپینگ، تئوری خایانه "سه جهان" و حمله او بر صدر مائو بتواند دفاع کند. بهمین صورت در افغانستان از امروز تا آن زمانیکه جامعه طبقاتی وجود دارد هیچ کسی نمیتواند از اپورتونیزم داکتر فیض و ضربه زدن او به جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و بعد ها و ریز یونیزم او

وخیانتش به طبقه کارگر و خلق افغانستان از طریق وابستگی اش به چین، اسلام گرائی و ظاهر شاه طلبی اش... دفاع کند.

مضاف بر این شما میگوئید که مائوئیست‌ها در اروپا به "شورش" آمده اند. مگر آنها در اروپا دلیل بیشتر و موجه تری ندارند که "شورش" را کنار بگذارند و مانند مگس های چاق در اطراف کاسه عسل وزوز کنند؟ مگر از اینگونه مگس‌ها در کشورهای اروپائی کم داریم؟ شماسری به موسسات خیرات دهنده اروپائی بزنید تا ببینید که چقدر این گونه افراد به شما، ساوو و سازمان رهائی تعلق دارند و چنددیگر به مردم افغانستان؟ مگر از همین قماش مگس هان بودند که تضرع میگردند و با پارلمان ایالت فرانسوی زبان کانادا (کییک) در تماس شوند؟ از همین نوع مگس‌ها نیستند که افتخار میکنند "پسرش در امریکا زندگی میکند؟" و "عسل آنجا چرب دار است"، از همین نوع مگس هان نیستند که در تورنتو در کنار جام عسل برنجی "تقاعد" کرده اند و ادای انقلابی بودن را درمی آورند؟ چرا حقیقت را نمی بینید؟

اگر قبول کنیم که یک یا دو نفر شما در افغانستان اشغال شده زندگی میکند و اگر این صحیح باشد شما در افغانستان اشغال شده؛ در جائیکه با چشم سرتان می بینید که چگونه امپریالیست هابرگورابا و اجدادتان خرسواری میکنند، بر "اشیانه های انجوائی" و "انجوهای رسانه ای" تان "لم" داده و از "تلویزیون انجوائی" میخواهد انقلاب کنید" و آنوقت به "شورش" مائوئیست ها دهن کجی میکنید؟ اینگونه حرف ها تنها توطئه گرانه، ارتجاعی و مغرضانه میباشد بلکه ردیلانه، تهی مغزانه و سفیهانه نیز هستند.

خوب توجه کنید! در هالند دیپلوم داران دیگر افغانستانی بشمول اعضای سابق ساوو و سازمان رهائی و سامانیز زندگی میکنند و هر کدام به فکر انجوهای شان میباشد. آنها در افغانستان آپارتمان ها و قصرهای مرمرینی را بنا کرده اند. آنها بر طبق معیارهای سیاسی-ایدئولوژیک ساوو و سازمان رهائی به استعمارگران اشغالگر مشاوره میدهند که در کجای افغانستان نهر آب بکشند. آنها بر طبق خط سیاسی-ایدئولوژیک شان خائنین ملی و میهنفروشان افغانستان را به هالند دعوت میکنند و خود به پشتیبانی از آنها در کنفرانسهای امپریالیست هانند کنفرانس بن، لاهه و... غیره مانند پایدوبی مقدار که در مزدوری دست پرچی و خلقی را از پشت می بندد پای دوی میکنند. اگر چند نفر معدود از فعالین تشکل "مائوئیست های افغانستان" که در هالند زندگی میکنند نیز مانند اینها "پای دوی" و "چمچه کشی" میکردند، شما بدون شک آنها را "رفقای قهرمان" تان می نامیدید. از جائیکه اینها به نفع همان سیستم جهانی خونریز کار میکنند که شما و آن "سفیه قبیله پرست" و سید غلام "جم" (جاسوس میهنفروش) "کار میکنید، به آنها" رفیق" و "انقلابی سترگ" خطاب میکنید و بدلیل خویشاوندی تان با آنها بطور مستقیم و غیر مستقیم میکوشید آنها را مشهور بسازید، اما وجود دوسه تن از رفقای ما را در هالند با بوق و کرنا به همه اعلام میکنید. این به آن دلیل نیست که رفقای مادر هالند زندگی میکنند بلکه به خاطر معرفی کردن آنها به طبقات حاکمه هالند است (اجرای وظیفه). شما خاطر تان جمع باشد "اینکار را" رفقای سترگ" تان که برای دفتر "ایمیگراسیون و نتورالیزاسیون هالند" (دفتر مهاجرین و تابعین بیگانه در هالند- مربوط وزارت عدلیه) کار میکنند، ده

هابار انجام داده اند. و بیشتر از شما پرچمی ها و خلقی ها طی اطلاعیه رسمی ای انجام داده بودند و بدنبال آن "سید غلام علی جم" با مشخصات آنها حتی اینکه این افراد در کجا تولد شده اند اینکار را کرده بود.

ما هیچ زمانی نگفته و نخواهیم گفت که فقط بخاطر افغانستان مبارزه میکنیم و هیچ زمانی نگفته و نمیگوئیم که محراق و نقطه تمرکز مبارزه مار هائی خلق افغانستان اسیر نیست. و این به آن معنی است که مانه مانند "ساما" ناسیونالیست هستیم و نه مانند کوسموپولیتانهای بورژوا "جهان وطن". کتله عمده رفقای مادر داخل کشور قرار دارند و بخود اجازه نمیدهند که برای شهرت یافتن و شرکت کردن در پارلمان دولت پوشالی دست به "رکلام" بزنند. رفقای ما که در خارج زندگی میکنند در عین اینکه از نظر استقامت استراتژیک مائویست های افغانستان نقش جانبی دارند، رسالت شان را بمثابة انترناسیونالیست های انقلابی انجام میدهند. آنها در اروپا، امریکا، استرالیا و روسیه بقدر توان شان با پروولتاریای ممالک مختلف در تماس بوده و با آنها کار میکنند. این در حالیکه تازه آغاز کار است اما نظریه و زوزمگس های کنارجام عسل یک شورش خیلی بزرگ است. رفقای ما مشکلات خلق اسیر افغانستان را با انقلابیون جهان مطرح ساخته و نیروی آنها بر ضد دشمن مشترک تمام خلق های جهان (امپریالیزم) در یک نقطه (افغانستان) تمرکز میدهند، این به راستی "شورش" است و ایکاش این رویونیست هانیز روزی از اینگونه شورش هار انجام میدادند. رفقای ما با تشکیل "کمیته بین المللی همبستگی با خلق افغانستان" نشان دادند که "شورشگران و انقلابیون" حقیقی اند نه مگس های متقاعد کنارجام عسل کانادا، فرانسه و آلمان در حالی که ساما و سازمان رهائی حتی در زمان تجاوز سوسیال-امپریالیزم شوروی که تشکیل چنین کمیته ای با "رحمت امپریالیست ها" و "سختی بانکهای آنها" و "همکاری برادرانه دستگاه اطلاعات شان!" و "برادری احزاب ارتجاعی دموکرات - مسیحی" توأم بود، نتوانستند یک چنین کمیته ای را به وجود آورند. این رفقا وظیفه دارند که همکاری ساما (ادامه دهندگان) را با سوسیال-امپریالیزم شوروی و در حال کنونی با امپریالیزم و رویونیزم سازمان انقلابی را با احزاب و سازمان های مائویست جهان معرفی کنند و جبهه انقلابی امریکا، اروپا و استرالیا را از دست رویونیزم سازمان رهائی و چکیده اش بیرون بکشند، این "شورش" حقیقی و انقلابی-مائویستی است. و ده سال بعد ببینید که شما چه غاری را به قیمت های گزاف خریداری میکنید تا از شرم و خجالت در آن مخفی شوید.

اما بدبختانه این رویونیست ها نه بصیرت آنرا دارند که این "شورش" را ببینند و نه مثام فعالی که تعفن زننده کنارجام عسل را استشمام کنند. اماراه خیلی دور و درازی را در پیش داریم نه به این توهم جامیدهیم که شمارا با چند نوشته علمی از بیهوده گوئی باز داریم و نه لاف و گزاف های شمارا نقد میکنیم. ما فقط آن نقاطی را در شمارا نقد میکنیم که شما هیچ زمانی قادر به دفاع از آن نیستید. همین نقاط و زنه هزار منی است که شما را با هر تکانی که بخود میدهید بیشتر به ته مرداب فرو میکشد.

افسانه "شعله ای" بودن سازمان انقلابی افغانستان

جنبش شعله جاوید، یک جنبش ملی-دموکراتیک تیپ نوین بود و این به آن معنی که این جنبش توده ای تحت هژمونی پروولتاریا قرار داشت. ترکیب بندی این جنبش مانند ترکیب بندی تمام جنبش های توده ای

دیگر، یک ترکیب بندی بورژوائی بوده ولی هژمونی پرولتاریا یا استیلائی خط مائویستی (آن زمان مائوتسه دون اندیشه نامیده میشد) رفیق اکرم یاری شهید به آن خصلت انقلابی پیگیری میداد. معنی این پیگیری اینست که این جنبش توده ای به تصرف قدرت سیاسی و تاسیس دولت دموکراتیک نوین خلق بسنده نکرده بلکه در راه ساختمان سوسیالیزم به پیش میرفت، درحالیکه در ترکیب رهبری این جنبش (سازمان جوانان مترقی) دو خط دیگر نیز وجود داشتند (خط سنتریستی سمندر و خط اکونومیستی داکتر فیض احمد شهید) که خصلت پیگیری انقلابی نداشتند. حوادث بعدی نیز نشان دادند که فقط یک خط در داخل جنبش دموکراتیک نوین افغانستان خط مائویستی و انقلابی بود تا آن زمانی که این خط بر این جنبش تسلط داشت، این جنبش در حال مارش بود. به ایندلیل امروز ما وقتی به جنبش شعله ای یا جنبش دموکراتیک نوین افغانستان اشاره میکنیم منظور ما همان هسته مائویستی ای میباشند که تحت رهبری رفیق اکرم یاری شهید قرار داشت. این هسته تامین کننده هژمونی پرولتاریا و بخشی از گردان جهانی انقلاب پرولتری بود. اما اگر باز هم به آنچه همین هسته مائویستی در آن روزها از انقلاب و کمونیزم میدانست اکتفا ورزیم نه فقط درجا زده و متحجر باقی مانده بلکه به هیچ صورتی یک کمونیست نیستیم. زیرا، از آن روز تا کنون تقریباً 40 سال میگذرد، در این مدت پرولتاریای جهان درک نوینی از مرحله تکاملی سوم مارکسیزم را جمع بندی کرده و فهم گسترده ای را از انقلاب کبیر فرهنگ پرولتاریائی (ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا)، جنگ خلق، اشکال ظهور رویزیونیزم تدوین نموده است که مارکسیزم-لنینیزم-مائویزم نامیده میشود. مضاف بر این جهش کیفی در مارکسیزم، پرولتاریای گیتی جنگ خلق را در پیرو نیپال از سر گذرانیده و تجارب وسیعی را از پراتیک این جنگ هابر گنجینه مارکسیزم افزوده است. به این لحاظ درک امروزی کمونیست های افغانستان به هیچ صورتی درک آنروزی مائویست های افغانستان تحت رهبری رفیق یاری شهید نیست، بلکه پیشرفته تر میباشد.

اما بد نیست ببینیم که سازمان انقلابی افغانستان چه برداشتی دارد. "یکسال از میثاق رزم همنبردان سازمان انقلابی افغانستان برای فتح راه خارا این انقلاب پرولتاریائی کشور ما میگذرد. سال قبل با آغاز سال نو، کنگره موسس سازمان انقلابی افغانستان تدویر و از درون بستر داغ مبارزات پربار شعله ای، سازمانی سر بر آورده که به عنوان سکاندار خلق های کبیر ما، راسخانه بر آنچه مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائو راه دنیای نوین عاری از استعمار و استثمار ترسیم نموده، گام نهاد و صدای رزم آن، کران تا کران وطن سوخته و اشغال شده ای ما را در نور دید و چون نهنگ موج آفرین نه تنها روشنفکران انقلابی را به شور آورد، که به رودبیکران جنبش انقلابی مائوتسه دون اندیشه جهانی پیوست" (از نوشته: سالروز تأسیس رودخروشان سازمان انقلابی افغانستان را گرامی میداریم. حمل 1388). "مبارزات پربار شعله ای" که این سازمان از آن صحبت میکند، چه معنی دارد؟ آیا معیار های شعله جاوید میتواند راه فتح "خارا این انقلاب پرولتری" باشد و در مبارزه بارویزیونیزم حاکم بر سازمان رهائی "سکاندار خلق کبیر ما!!" بزاید؟ این لاف و گزاف های بازاری و پادروا با فراموش کردن این حقیقت ادامه میشود که جنبش "شعله جاوید" و رفیق اکرم یاری شهید پیشوای آن فقط رویزیونیزم خروشی رامی شناخت و در جهانی مبارزه میکرد که علامت مشخصه بزرگ رویزیونیزم "همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیزم" بود.

همانطوریکه مارکس امپریالیزم رانمی شناخت، همانطوریکه لنین رویونیوم بر خاسته از درون حزب بلشویک رانمی شناخت رفیق اکرم یاری شاگرد آنها نیز رویونیوم تینگ سیائوپینگ رانمی شناخت. زیرا هم آن استادان بزرگ و این شاگرد متعهد آنها، علم "غیب" نداشتند که بتوانند آینده را ببینند. بنابه این دلیل "بسترداغ مبارزات پر بار شعله ای" را که آقایان دانشمند سازمان انقلابی افغانستان در جمله استعمال میکنند جزیک بیهوده گوئی فضولانه چیز دیگری نیست. و این نتنها در مورد "دانشمندان" سازمان انقلابی افغانستان صدق میکند بلکه هر کس دیگری که بگوید "شعله ای است و بامعیار های "شعله جاوید" در این دوران مبارزه میکند" اونیز "دانشمندی" است که باید به "کورس های اکابر" اعزام گردد و تا اهمیت "زمان" را بفهمد.

این یک جنبه بيمورد گوئی این "دانشمندان" است و بیائید جانب دیگر بیهوده سرائی های آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم و ببینیم که "سکاندار (!) خلق های کبیر مار اسخانه" از کجا سر در آورده است.

در بالا گفتیم که سازمان جوانان مترقی از سه جناح تشکیل میشود که یک جناح آن مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه (مائویست) بود و دو جناح دیگر آن اپورتونیست (جناح سنتریستی سمندر و جناح اکونومیستی داکتر فیض) بودند. مبارزات عمده درونی شعله جاوید حتی در زمانی که سازمان جوانان مترقی تحت رهبری خط مائویستی قرار داشت عبارت از مبارزه بین مارکسیزم انقلابی و اپورتونیزم ارتجاعی با ترندهای گوناگون و از آن جمله سنتریزم سمندر و اکونومیزم داکتر فیض احمد بود.

در سال 1352 داکتر فیض از جنبش شعله جاوید جدا گشته و تاحدی که قادر بود آنرا تخریب کرد. او با تشکیل گروه انقلابی بر تمام تعلقاتش از جنبش شعله ای خاتمه بخشید زیرا گروه انقلابی از نظر ماهیئت و محتوای دیدگاهی و سیاسی اش هیچ چیز مشترکی با جنبش شعله ای نداشت. داکتر فیض احمد بعد از کودتای خلق پرچم در سال 1357 هم در مشی کودتا- قیام با مجید کلکانی شهید شرکت کرد که بامعیار های جنبش شعله ای خوانائی ندارد و هم در سال 1358 در "بالاحصار" خود دست به کودتا زد که با شعله ای بودن در تضاد قرار دارد. او در جریان جنگ مقاومت بسوی اسلام گرائی رو آورد و به تقدیس سلطنت پرداخت.

از نظر ایدئولوژی او مبلغ تئوری خائینانه "سه جهان" تینگ سیائوپینگ شده و این تئوری رویونیومی راتحادتوانش تبلیغ و آنرا در سیاست ضد سوسیال- امپریالیزم شوروی و خدمت گذاری به امپریالیزم و ارتجاع بکار بست. او در مناسبات سیاسی بین المللی بخدمت خاقان های نوین چین کمر بست و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را مردود اعلام کرده و مانند تینگ سیائوپینگ خاین بر مائوتسه دون حمله کرد. با این وصف معلوم نیست که سازمان انقلابی افغانستان چه زمانی دوباره "شعله ای" شده است که "مبارزات پر بار شعله ای" را از پیش برده باشد؟

سازمان انقلابی افغانستان زمانی میتواند این حرف را بزود تائید تمام انقلابیون کمونیست کشور را کمائی هم کند که اکونومیزم "گروه انقلابی"، "رویونیوم" "سازمان رهائی"، "اسلام گرائی و ظاهر شاه طلبی داکتر فیض شهید" را نقد کند. این سازمان زمانی میتواند مورد تائید کمونیست های افغانستان و

جهان قرار گیرد و بر راستی هم بخشی از وظیفه سکانداری جنبش انقلابی کشور را در دست گیرد که انقلاب کبیر فرهنگ پر و لتاریائی تحت رهبری مائورتائیدو آنرا بمتابه مرحله سوم تکامل مارکسیزم می شناخت و از همین موضع از سازمان رویزیونیستی رهائی افغانستان جدا میشد. این خیلی زشت است که این سازمان در کنار فراموش کردن مبادی فلسفی مارکسیزم تاریخ جنبش انقلابی افغانستان را نیز فراموش میکند و بدون هیچگونه شرمی خود را از پیش برنده مبارزات شعله ای میخواند.

اگر "از درون بستر داغ مبارزات پربار شعله ای" سازمان یاتشکیلاتی بیرون آمده باشد آن سازمان یاتشکیلات نه گروه انقلابی بود، نه سازمان رهائی است و نه سازمان انقلابی افغانستان. سازمانی که "خود را"سکاندار (!) خلقهای کبیر ما" جامی زندحتی" جاشوی و ملوان" کشتی جنبش شعله ای هم نبوده است. این ادعا در این زمینه بیشتر به لاف زنی های یک مسافر ترسوی کشتی دزدان دریائی میماند تا به ادعای یک ناخدا.

آنچه "مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوردنیای نوین عاری از استعمار و استثمار" میگوید مسایل جدی انقلاب میباشد. این سازمان زمانی میتواند در این مسیر نقش یک رهرو مبتدی را بازی کند که بطور جدی و صادقانه از گذشته های ننگینی که با داکتر فیض احمد پیموده و بعد از او طی کرده انتقاد کند. سازمانی که صداقت و صفائی ایدئولوژی آنرا ندارد که جبین سائی مزورانه رهبر کبیرش را بر آستان اشرفیئت فئودالی نقد کند، بلکه در پناه این کثافت مخفی میشود، سازمانی که شرافت سیاسی و صداقت ایدئولوژیک آنرا ندارد که شرکت در جلسه ننگین بن، شرکت در پارلمان رژیم پوشالی و تمام انتقادات دیگری را که بر سازمان رهائی میکند ناشی از ایدئولوژی رویزیونیسم داکتر فیض و سازمان رهائی (پیر واصل و صادق آن شهید) بخواند، چگونه میتواند مدعی "مبارزات پربار شعله ای" باشد. چنین سازمانی که با پوشیدن پوست پلنگ، تصور میکند "پلنگ است" بیچاره گی و درماندگی رویزیونیسم افغانستانی را به شکل خیلی مضحکی بنمایش میگذارد.

لنین میگفت که بورژوازی را به هیچصورتی نمیتوان از لاف و گزافی که فروش کالایش را رونق می بخشد، منع کرد. دانشمندان سازمان انقلابی افغانستان عضویتش را در "ایکور" (جمعی از سازمانها و حتی نهاد ها و بنیادهای اجتماعی زردونارنجی، رفرمیست و رویزیونیست مانند فردای سرخ هالند و حزب رنجبران ایران) به "نهنگ" تشبیه میکند که موج آفریده است. "و چون نهنگ موج آفرین نه تنها روشنفکران انقلابی را به شور آورد، که به رودبیکران جنبش انقلابی مائوتسه دون اندیشه جهانی پیوست". نه "دانشمندان بزرگ"، حقیقت هرگز از این قرار نیست. نه پیوستن به این جمع و خود آن حتی "تکان خوردن آب از آب هم نیست" چه رسد به موج آفرینی! "مائویست های افغانستان" هم از طریق "نهاد فردای سرخ هالند" و هم از طریق "رهبری حزب رنجبران ایران" و هم از طروق دیگر بارها دعوت شده اند که به این جمع بپیوندند. حتی این دعوت با این عبارات گفته شده که "بیائید ما را کمک کنید" امامائویستهای افغانستان بالبخند "نه تشکر" آنرا رد کرده اند. مایقین داریم که "ایکور" یکی دیگر از آن سمارق های "هوای نمناک مرغانچه ای" است که با رسیدن نور خورشید بجای بالیدن خشک شده و از بین

می رود. همین اکنون جز حزب رنجبران ایران و آنهم از طریق اینترنت دیگر هیچکسی حتی بفرآن نیست. چند سال است که ایکور تشکیل گردیده و در این چند سال معلوم شده که این حاصل جمع حسابی و نصابی رفرمیست ها، اکونومیست ها، رویونیست ها، سنتریست ها حتی "تکان خوردن آب از آب هم نیست" چه رسد به "آفرینش موج".

افغانستان یک "جامعه مصرفی"؟! "

سازمان انقلابی افغانستان امپریالیست ها و مرتجعین اخوانی را در آب رحمت می شویند و آنهارا با سرخاب و سفیدآب دروغین ملمع میسازد. اینبار آنها در لای چندفاکت در دناک این باوردروغین رابه خلق القا میکنند که امپریالیست های اشغالگر افغانستان رابه یک جامعه مصرفی تبدیل ساخته اند. "بافقر بیمانند توده های مردم و تبدیل افغانستان به یک جامعه مصرفی که بیش از چهار و نیم ملیون (میلیون) جوان آن بیکاراند و هجوم دهقانان و رشکسته و خرده بورژوازی فقیر دهات به شهر ها، مخصوصاً کابل، هرات، مزار و جلال آباد، تفاوت های طبقاتی را چنان وسعت بخشید که کابل، این دارالحکومه اشغالگران به گداخانه ای که هر لحظه برای هر عابری دست تضرع بلند میشود، مبدل گشت و برای خلق زحمتکش افغانستان نشانداد که «فرصت طلایی» سرمایه داری و بازار آزاد امپریالیستی چه معنا و مفهومی دارد". (همانجا).

چنین بنظر میرسد که این "دانشمندان" مفاهیم سیاسی و اقتصادی را برای "افغانستان" سر از نو کشف میکنند. چندی قبل میگفتند که مجید کلکانی شهید قبل از فرار سیدن "حمله استراتژیک" دست به ترور شهری زد و کشته شدن او را نیز با این مشی در رابطه حساب میکردند در رابطه با سیاست اشغالگران و سرکوبگران سوسیال- امپریالیزم شوروی و ضعف ایدئولوژیک - سیاسی- تشکیلاتی ساما. مادر همین سلسله بطور مفصل بحث کردیم که منظور این ها از حمله استراتژیک "حالت تعرض استراتژیک است" و اینها تفاوت بین "حمله استراتژیک" و "تعرض استراتژیک" را امیداند و از آنها می هستند که "ناخوانده ملا شده اند".

به همین صورت ما به این "ناخوانده ملاها" در همان فصل های اول این سلسله گفته بودیم که بین سنتریست و کمونیست، بین گواریست و کمونیست و بین "افسانه های یک کلاغ و چهل کلاغ" و حقیقت تفاوت های عظیمی وجود دارند. شمایتر است آنها را بخوانید و بفهمید و سپس به سیاست دست بزنید. اما بگفته بیدل:

بس که میجوشد از این دریای حسرت حب جاه --- قطره همسائی حبابی دارد از شوق کلاه.

اگر شما میخواستید "ضعف و ناتوانی درک و فهم مطالب وارد" کتاب ریکار دجهانی گینیز شویدان وقت میتوانید بگوئید که "امپریالیست ها افغانستان را جامعه مصرفی ساخته اند"، "ژاندارک انقلابی بود" و... غیره.

مانخواست به شرح اینکه "جامعه مصرفی" کدام جامعه بوده و از نظر تاریخی چه زمانی به وجود آمده و چه شرایط اقتصادی زمینه آنرا تهیه دیده می پردازیم و سپس به نتایج اینگونه لغت پرانی های فضولانه که عامدانه خلق رابسوی سرآب درک غلط از امپریالیزم و مختصات اقتصادی- سیاسی آن رهنمون میشود

اشاره خواهیم کرد. در اینجا لازم است این نکته را تذکر بدهیم که اینها چگونه تجاوز و اشغالگری امپریالیست‌ها را با اینگونه داغان ساختن حقایق تقدیس میکنند.

جامعه مصرفی، جامعه پایتخت سرمایه یا جامعه بازار ملی امپریالیزم است. این جامعه مخصوص دوران احتضار سرمایه‌داری میباشد. زیرا طوریکه میدانیم دوران امپریالیزم دوران معکوس تولیدکالائی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری در دوران تولیدکالائی یعنی دوران ماقبل امپریالیزم موادخام را از ممالک عقبمانده (از مستعمرات) آورده و در بازار ملی سرمایه به کالای تبدیل میکند. در این برحه موادخام در هر جای جهان که باشد به بازار ملی سرمایه آورده میشود و بازار ملی سرمایه کالابه نقاط مختلف جهان تقسیم میگردد. در این دوران است که صنایع سنگین غول پیکر اروپا به وجود می‌آید و هزاران هزار کیلومتر خط آهن، شاهراه بزرگ و بنادر عظیم ایجاد میشوند. این دوران، در اروپای باختری دوران زدخوردن و نبردهای بزرگ کار و سرمایه بحساب میرود. و بر علاوه این تضاد، یک تضاد دیگر نیز در این نظام تولیدکالائی موجود است. سرمایه‌داری برای آنکه فابریکه‌ها و صنایع تولید بازار ملی خود را به حالت دوران نگه دارد، مجبور است که تولیدکالای در مستعمرات ممنوع سازد که دو نقص بزرگ دارد:

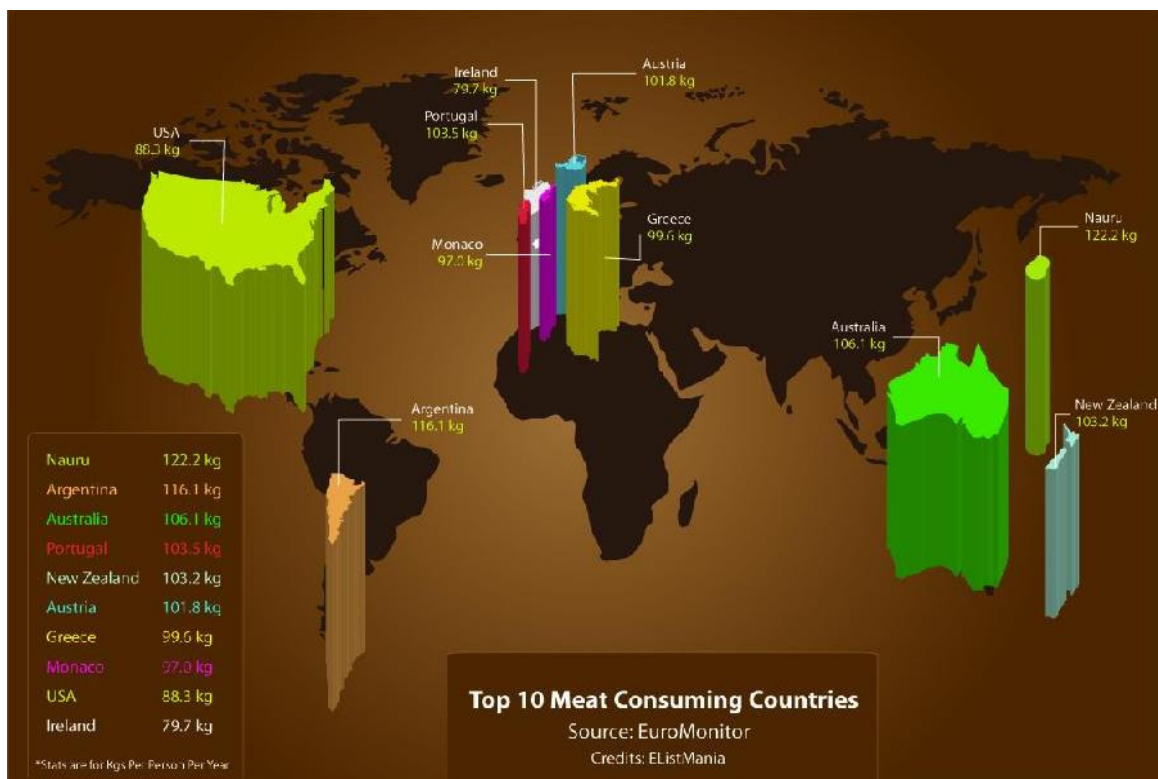
1- نیروی عظیم کار مستعمرات را در محدوده تولید مواد خام نگه دارد که این موجب بیکاری و فقر اهالی مستعمرات میگردد.

2- بازار مستعمرات را به بازار فروش تولیدات خود (میتروپل) مبدل کند. از جاییکه پایتخت اصلی مالی سرمایه کشور های متروپل است و در مستعمرات فقط یک قشر محدود به طبقات حاکم توان خرید اجناس تولیدی متروپل را دارد، بحران ناشی از "مازاد تولید" و "اشباع بازار" یک امر ناگزیر میگردد.

به اینصورت سرمایه‌داری امپریالیستی قادر نیست که از بحران ذاتی خویش جلوگیری کند و به همین لحاظ راه خروج از آن را در "تصرف مستعمرات بیشتر" می‌بیند و تقسیم مجدد جهان را یگانه راه حل مشکلش در مییابد. بنابه همین دلیل بود که نظام سرمایه‌داری دوبار مانند سگان دیوانه بر سروروی یکدیگر حمله برده و ده‌ها میلیون انسان را یکبار مرگ فرستادند.

بعد از جنگ دوم جهانی، امپریالیزم این اسلوب کار را تغییر داد. بانقش جدید بانک‌ها که (لنین آن را در امپریالیزم بمثابة آخرین مرحله سرمایه‌داری شرح میدهد) امپریالیزم میتواند پنجال های خونینش را بر گلوگاه اقتصاد ممالک در حال رشد قرار دهد. بجای اشغال ممالک عقبمانده بر شریان های حیات اقتصادی ملل عقبمانده گیتی مانند سرطان می‌چسبد و بانک‌ها و امکانات مالی صنایع، تجارت، بنادر و بخش های دیگر تولیدات ملی آنها را با صدور سرمایه و (ngo) هایش فاسد ساخته و قسمت‌ها تصرف میکند. استیلای سرمایه های امپریالیستی بر صنایع ملل عقبمانده هم منابع مواد خام این کشورها را در اختیار امپریالیست‌ها قرار میدهد، هم نیروی کار ارزان این ممالک را و هم ابزار تولید آنها را. در اینصورت لازم نیست که مواد خام را از ممالک عقبمانده به بازار ملی سرمایه انتقال داد، بلکه با صدور سرمایه و بر سر قدرت آوردن عناصر میهن فروش مانند سوهارتو، مارکوس، رضا شاه، موبوتو، سادات و امثالهم زمینه استثمار و حشیانه خلق های میلیاردری

جهان را آماده ساخت. سودی عظیمی که از این طریق وارد بازار مالی پایتخت سرمایه‌میشده هاب‌بر زمان استعمار کهن بود. متخصصین ریاضیات و اقتصاد سیاسی امپریالیست‌ها به زودی فهمیدند که میتوانند این سود را با دوران بیشتر سرمایه‌مالی در بازار ملی دوبرابر کنند، بنابه این دلیل هر قدر پول در دایره وسیعتری گردش کند همان اندازه بازار مبادله و مصرف وسیعتر میشود. دورانی که در آن طبقه کارگر بازار تولید ملی امپریالیستی فقیر بود اکنون تغییر کرده و بازار مالی امپریالیزم اقتضامیکرد که نه تنها طبقه کارگر باید بتواند مصرف کند، اتومبیل، خانه و مبلمان بخرد، بلکه حتی مصرف‌کننده خارجی را نیز زیر نام "پناهنده" و "مهاجر" و غیره بگذارند که در مصرف تولیدات سهم گرفته و در دوران سرمایه‌مالی امپریالیستی نقش بگیرد. به اینصورت جامعه مصرفی به وجود آمد. در عکس پائین ده کشور بزرگ مصرف‌کننده گوشت دنیای امی ببینید.



همین غلت زدن و پشت و پهلو دادن سرمایه‌داری را برخی از پورتونیست‌ها "اولترا- امپریالیزم، امپریالیزم نوین و امپریالیزم مدرن و.. غیره" میخوانند. در حالیکه امپریالیزم به هیچ‌صورتی نه میتواند حالت نوین، اولترا یا مدرن داشته باشد. امپریالیزم همان سرمایه‌داری محتضراست که با اینگونه غلت زدن بحران مرگش را در امتداد زمان تغییر مکان میدهد.

هر آدم عاقلی می بیند که هیچ دلیلی وجود ندارد تا امپریالیست‌ها افغانستان را به "جامعه مصرفی تبدیل کنند" و هر آدم عاقلی که قادر به تفکر است میفهمد که اینگونه ادعاها (ولودر حد و اژه بافی) از دماغ یک انسان بالغ و از نظر عقلی سالم تراوش نمیکند. حتی اگر سازمان سیاسی ای اینگونه اصطلاحات را در عالم نادانی و سطح آگاهی نازل هم بکار میبرد به همان پیمانمانه بر خصایل ذاتی غارتگرانه، جنگ‌افروزانه و

اشغالگرانه امپریالیزم پرده می اندازد. اگر سازمان انقلابی افغانستان مفهوم "جامعه مصرفی" را می فهمد و آنرا آگاهانه در مورد افغانستان بکار میبرد، پس آگاهانه به امپریالیست ها خدمت میکند و مزدور بیچار تبلیغاتی امپریالیست هاست. و اگر آنرا نمیفهمد، یعنی حتی ابتدائی ترین مفاهیم اقتصادی سیاسی را نمیداند و حتی یکبار هم "امپریالیزم بمثابه آخرین مرحله سرمایداری" لنین را خوانده، قیاس کنید که این چگونه سازمان است و با این حال چه حرف های بلندبالائی مانند "سکاندار خلق"، "فتح را خارتین انقلابی پرولتاری" و... غیره سخنانی بزرگتر از سطح درک و توان فهم شان رامیزنند.

شما حق دارید ما را فحش و ناسزا بدهید و یا میرویس و دان محمودی را برای اینکار استخدام کنید و یا حامد بهارستانی "آن فضول قبیله گرا" را به این امر مامور سازید ولی یکبار سردرگریان فروبیرید و فکر کنید که در افغانستان افرادی با سواد سیاسی خیلی زیاد اند و وقتی آنها اینگونه بیسوادی و همراه با آن فضولی شما را می بینند چه فکر میکنند؟ این ادعای "فتح راه خارا این انقلاب پرولتاریایی" در نظر آنها جز ادای خنده آور دلفک سیرک های ارزان قیمت چیز دیگری جلوه خواهد کرد؟

در سالهای نیمه دوم چهل آفتابی شعله ای هابیک تفاوت مشخص خود را با تمام جریان های سیاسی افغانستان داشتند و آن اینکه نه مانند پرچی ها داد و اطوار "سکاندار کبیر خلق مارا" را در می آوردند، نه مانند "خلق ها" لاف و گزاف های فضولانه "فتح راه خارا این انقلاب پرولتاریایی" را می زدند، نه با سخنان بزرگتر از کلاه شان میکوشیدند توجه مردم را جلب کنند. آنها با سادگی و صفائی مردم مظلوم ما همان چیز هائی را میگفتند که معنی و مفهوم آنها را میدانستند. حرف مائوتسه دون را بیاد بیاوریم که روزی به وانگ جی جین و آژو پرداز میگفت "کسی که لاف میزند و واژه های بلندبالا و مشکل را در جمله استعمال میکند چیز جدی برای گفتن ندارد و کسی که در دادر بی آهنگ و ساده فریاد میکشد". این قابل درک است که سازمان هائی رویونیست مانند ساما (ادامه دهندگان) و سازمان انقلابی افغانستان هیچ زمانی چیزهای جدی برای گفتن ندارند ولی مطالبی مانند "جامعه مصرفی" یا "حمله استراتژی یک" و... غیره نشان میدهند که این آقایان همان مبادی اطلاعات عمومی را هم ندارند. ادامه دارد.

پایان فصل هشتم

مانویست های افغانستان

17 جوزای 1392 مطابق 7 جون 2013